

حسینیه مجازی روز واقعه بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد... عاشورای حسینی تسلیت باد.

روز عاشورا معنی لغوی

عاشور، عاشورا و عاشوراء، بنا به قول مشهور علمای لغت، دهم محرم را گویند و آن روزی است که حسین بن علی (ع) شهید شد. در «جمهره اللغة» آمده است روز عاشورا پس از اسلام به این نام خوانده شده و در جاهلیت چنین نامی وجود نداشته است و در کلام عرب غیر از «عاشوراء» کلمه‌ای بر وزن «فاعولاء» وجود ندارد. بعضی از واژه‌شناسان عاشورا را کلمه‌ای عبرانی و مُعَرَّب (عربی شده) واژه عاشور دانسته‌اند. عاشورا در زبان عبری برای نامیدن روز دهم ماه تشری (ماه یهودی) به کار می‌رود.

پیش از واقعه کربلا

در روایتی از امام باقر (ع) نقل شده: روزه در عاشورا قبل از واجب شدن روزه ماه رمضان معمول بوده، ولی پس از آن ترک شده است. اهل سنت روز عاشورا را سالگرد روزی می‌دانند که حضرت موسی (ع) دریای سرخ را شکافت و به همراه پیروانش از آن عبور کرد و این روز را گرامی داشته و روزه گرفتن در این روز را مستحب می‌دانند.

اکثر قریب به اتفاق اهل لغت این تصور را داشته‌اند که، چون عشر و عشر از یک ریشه‌اند و واقعه کربلا هم در دهم ماه محرم اتفاق افتاده است پس عاشورا یعنی دهم محرم؛ و بر همین قیاس تاسوعا را نیز که با تسع و تاسع شباهت ظاهری دارند روز نهم ماه محرم گفته‌اند. اما این معنا به دلایل زیر اشتباه است:

– آیا واژه عاشورا برای دهم ماه‌ها دیگر نیز به کار می‌رود؟ مثلاً آیا شنیده شده است که کسی به دهم ماه رجب هم عاشورا گفته باشد؟ یا این مفهوم مختص دهم ماه محرم است؟ – آیا اگر امام حسین (ع) مثلاً در یازدهم محرم شهید می‌شد، آنگاه تاسوعا با عاشورا عوض می‌شد و عاشورا واژه دیگری داشت؟

آیا اعراب قبل از این واقعه به دهم محرم عاشورا و نهم محرم تاسوعا گفته می‌شده است؟ در هیچ منبعی حداقل در مورد تاسوعا چنین چیزی وجود ندارد.

در ریاضی اعداد قاعده خود را دارند و هر قاعده‌ای که بر شمارش اعداد حکم کند بر سلسله اعداد هم حاکم خواهد بود. اعداد بر خلاف کلمات استثناپذیر نیستند؛ به طور مثال در کلام عرب اعداد این گونه شمارش می‌شوند: اول – ثانی – ثالث – رابع ... و یا اولاً – ثانیاً – ثالثاً – رابعاً و... چنان چه تاسوعا

و عاشورا در زمره اعداد باشند باید قاعده‌پذیر باشند؛ یعنی باید بتوان بقیه اعداد را هم به همان سیاق تلفظ کرد؛ مثل تاسوعا – عاشورا – تامونا – سابوعا...، اما می‌بینیم که بقیه اعداد از این قاعده پیروی نمی‌کنند؛ لذا نمی‌توانیم دلیلی داشته باشیم که تاسوعا و عاشورا عدد هستند تا از قاعده شمارش پیروی کنند و این دو روز هیچ ربطی به اعداد ندارد بلکه معنای دیگری دارند.

عاشورا؛ روز معاشرت با امام (ع)

عشر به کسر عین و عشرت، به معنای معاشرت و مصاحبت است. معاشر به ضم میم یعنی مصاحب و عاشر اسم فاعل عشر است که خودش ثلاثی مجرد اسم مصدر عشرت است. خداوند می‌فرماید: «وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» (نساء/۱۹) با زنان آن گونه که شایسته آنان است معاشرت کنید. عشیر یعنی همدم و رفیق؛ «وَ لَبِئْسَ الْعَشِيرِ» (حج/۱۳) چه بد دوستی انتخاب کرده‌اند و چه بد معاشر و رفیقی است.

العاشور از ریشه عشر به کسی گفته می‌شود که معاشرت خصلت او باشد. العاشوراء جایی که

میل به معاشرت و رفاقت و مصاحبت نمایان می شود و افراد میل معاشرت خود را با کسی که مورد نظر است عرضه می کنند؛ و عاشورا مبالغه است از میل به معاشرت؛ یعنی روزی که میل معاشرت و رفاقت با امام (ع) به شدت بالا می رود.

عاشورا و تاسوعا از ابداعات امام سجاد (علیه السلام) است و اگر در بعضی از روایات از پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) از عاشورا گفته شده است، اکثرا جعلیات بنی امیه برای کم کردن اثرات عاشورای امام حسین (علیه السلام) است، اما در مورد تاسوعا تقریباً نداریم که قبلاً از امام سجاد (علیه السلام) لغت تاسوعا به کار برده شده باشد و این معنا از عاشورا و تاسوعا خیلی عاشقانه است.

www.yjc.ir

و ما عرفوک ...

وقایع روز دهم محرم (عاشورا)

به قلم سید مهدی میر لواسانی

در حدیث مناجات موسی علیه السلام آمده است که گفت: خدایا! چرا امت پیامبر خود محمد را بر دیگر امتها فضیلت دادی؟ خدای تعالی فرمود: آنان را بجهت ۱۰ خصلت فضیلت دادم: نماز و زکات و روزه و حج و جهاد و نماز جمعه و نماز جماعت و قرآن و علم و عاشورا.

موسی سؤال کرد: عاشورا چیست؟

خدای تعالی فرمود: گریستن بر فرزند محمد صلی الله علیه و اله و سلم و مرثیه و عزاداری بر فرزند پیامبر برگزیده. ای موسی! هر بنده ای از بندگانم در آن زمان که او بگرید و یا تباهی کند در سوگ فرزند مصطفی او را پاداش بهشت دهم، و هیچ بنده ای از بندگانم از مال و ثروت خود در راه محبت فرزند دختر پیامبر صرف ننماید مگر اینکه پاداش هر درهم را هفتاد درهم در دنیا عطا کنم و در بهشت متنعم شود و از گناهان او درگذرم، به عزت و جلالم سوگند هیچ زن یا مردی قطره ای از اشکش در روز عاشورا و یا غیر آن جاری نگردد مگر اینکه او را پاداش

صد شهید عطا نمایم. (مجمع البحرین ۴۰۵
۳/ - لغة عشر)

سپیده دم امام علیه السلام با اصحابش نماز صبح را خوانده و دست مبارکش را بسوی آسمان برداشت و گفت: خداوندا! تو پناه منی در مشکلهای، و امید منی در سختیهای، و ملجا و یاورم هستی در آنچه که بر من نازل شود؛ پروردگارا! از چه دل زخمهای رنج آوری که قلب را شکسته و چاره را گسسته و دوست را به ناروائی داشته و نیش دشمن را به همراه، به تو شکایت میکنم که امید به تو بی نیازی از دل دادن به دیگری است، پس بگشای در بهای بسته را و بنمای روزنه های امید را که تو راست تمام نعمتها و از آن توست همه خوبیها و تویی تنها مقصود آرزوها.

سپس امام علیه السلام بپاخاست و خطبه خواند و حمد و ثنای الهی نمود و به اصحابش فرمود: خدای عز و جل به شهادت من و شما فرمان داده است، بر شما باد که صبر و شکیبایی را پیشه ی خود سازید.

تعداد یاران امام

تعداد اصحاب امام علیه السلام در روز عاشورا سی و دو نفر سواره و چهل نفر پیاده بوده است.

از محمد بن ابی طالب نقل شده که پیادگان هشتاد و دونفر بودند و سید بن طاووس از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که تعداد یاران امام چهل و پنج نفر سواره و صد نفر پیاده بودند.

امام حسین علیه السلام زهیر بن قین را در میمنه ی سپاه خود قرار داد، و حبیب بن مظاهر را بر میسره ی سپاه گمارد، پرچم را به دست برادرش عباس علیه السلام سپرد و خیمه ها را در پشت سر سپاه قرار داد و امر کرد خندقی را که در پشت خیمه ها حفر کرده بودند از نی و هیزم انباشته و آنها را آتش زدند که دشمن نتواند از پشت حمله کند.

سپاه عمر بن سعد

عمر بن سعد نیز عبدالله بن زهیر ازدی را بر جمعی از سپاهیان که اهل مدینه بودند امیر کرد و قیس بن اشعث بن قیس را فرماندهی قبیله ی زبیه و کنده داد، عبدالله بن ابی

سبره ی جُعی را بر سپاهیان مذحجی و اسدی و حر بن یزید ریاحی را به فرماندهی قبیله ی تمیم و همدان گمارد (و تمامی این گروهها در صحنه ی جنگ با امام حسین علیه السلام حضور داشتند بجز حر بن یزید که توبه کرد و به اردوی امام رفت و به شهادت رسید).

بعد از این تقسیم مسئولیتها که ریشه ی قومی داشت - عمر بن سعد، عمرو بن حجاج زبیدی را بر میمنه لشکر، شمر بن ذی الجوشن را بر میسره، عروه بن قیس احمسی را بر سواره نظام و شبت بن ربیع را بر پیاده نظام خود گمارد. پرچم را نیز به درید، غلامش سپرد.

حرکت سپاه دشمن

سپاه عمر بن سعد رو بسوی خیمه ها نموده و اطراف خیام امام حسین علیه السلام را محاصره کردند و با خندقی که به دستور امام علیه السلام در اطراف خیمه ها حفر شده بود و در آن آتش افروخته بودند، بر خورد کردند. شمر بن ذی الجوشن (علیه اللعنه) نعره بر آورد که: ای حسین! پیش از فرارسیدن قیامت و آتش دوزخ، به استقبال آتش رفته ای؟!

امام حسین علیه السلام فرمود: این کیست؟ گویا شمر بن ذی الجوشن است!

گفتند: آری. امام با بانگی رسا در پاسخ شمر فرمود: ای پسر زن بز چران! تو به عذاب آتش سزاوارتری.

مسلم به عوسجه تصمیم گرفت که شمر را هدف تیر قرار دهد، امام حسین علیه السلام او را از این کار بازداشت!

عرض کرد: بگذارید تا این فاسق را که از سردمداران ستمکاران است به تیر بزنم که فرصت خوبی است.

امام علیه السلام فرمود او را به تیر مزین زیرا من دوست ندارم که آغازگر جنگ با این گروه باشم.

خطبه ی امام (امر به معروف و نهی از منکر)

امام حسین علیه السلام مرکب خود را طلب کرد و بر آن سوار شد و با صدای بلند ندا کرد به طوری که بیشتر مردم حاضر در



لشکر عمر بن سعد صدای آن حضرت را می شنیدند:

ای مردم سخن مرا بشنوید و در جنگ شتاب مکنید تا شما را به چیزی که ادای آن بر من فریضه است و حق شما بر من است موعظه کنم و حقیقت امر را با شما در میان بگذارم، اگر انصاف دارید، سعادت مند خواهید شد و اگر نپذیرفته و از مسیر عدل و انصاف کناره گرفتید، تصمیم خود را عملی سازید و با ما بجنگید، خدای بزرگ ولی و صاحب اختیار من است، همان خدایی که قرآن را نازل فرمود و اختیار نیکوکاران بدست اوست.

اهل حرم (خواهران و دختران آن حضرت) چون سخنان امام را شنیدند، به گریستن و شیون پرداختند، امام علیه السلام برادرش عباس و فرزندش علی اکبر را به خیمه ها فرستاد تا آنان را خاموش سازند و فرمود: بجان خودم سوگند که بعد از این بسیار خواهند گریست!

چون آنها ساکت شدند، حمد و سپاس الهی را بجا آورد و در نهایت فصاحت، خدا را یاد کرد و بر پیامبر گرامی اسلام و فرشتگان خدا و پیامبران الهی درود فرستاد و در ادامه ی سخنان خود فرمود:

نسب مرا به یاد آرید و ببینید که کیستم؟ به خود آییند و خود را ملامت کنید و نگاه کنید که آیا کشتن و شکستن حرمت من رواست؟! آیا من پسر دختر پیامبر شما و فرزند جانشین و پسر عم او نیستم؟! همان کسی که پیشتر از همه، ایمان آورد و رسول خدا را به آنچه از جانب خدای آورده بود تصدیق کرد؟! آیا حمزه سیدالشهداء عموی من نیست؟! و آیا جعفر طیار که خداوند دو بال به او کرامت فرمود تا در بهشت به پرواز درآید عموی من نیست؟! آیا شما نمی دانید که رسول خدا درباره ی من و برادرم فرمود: این دو سرور جوانان اهل بهشتند؟! اگر کلام مرا باور نکرده و در صداقت گفتار من شک دارید، بخدا قسم از زمانی که دانستم خداوند، دروغگویان را دشمن می دارد، هرگز سخنی به دروغ نگفته ام، در میان شما هستند افرادی که به درستی و راستی مشهورند و گفتار مرا تأیید می کنند، از جابر بن عبدالله انصاری و ابوسعید خدری و سهل بن سعد ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک بپرسید تا برای شما آنچه را

که از رسول خدا شنیده اند، بازگو کنند تا صدق گفتار من برای شما ثابت گردد. آیا این گواهی ها و شهادت ها مانع از ریختن خون من نمی شود؟!

گفتگوی شمر با امام

در اینجا شمر بن ذی الجوشن گفت: اگر چنین است که تو می گویی، من هرگز خدای را با عقیده ی راسخ عبادت نکرده باشم!! حبیب بن مظاهر گفت: بخدا سوگند که تو را می بینم خدا را با تزلزل و تردید بسیار پرستش می کنی! و من گواهی می دهم که تو راست می گویی و نمی دانی که امام چه می گوید!! خدای بزدگ بر دل تو مهر غفلت زده است.

امام علیه السلام فرمود: آیا شما در این هم شک دارید که من پسر دختر پیامبر شما هستم؟! بخدا سوگند که در فاصله ی مشرق و مغرب عالم، فرزند دختر پیامبری، بجز من نیست. وای بر شما! آیا از شما کسی را کشته ام که از من خونبهای او را می خواهید؟! آیا مالی را از شما تباہ ساخته و یا قصاصی بر گردن من است که آن را مطالبه می کنید؟! آنها سکوت کرده و خاموش بودند، چرا که حرفی برای گفتن نداشتند.

سپس امام علیه السلام فریاد برآورد و فرمود: ای شیبث بن ربیع! ای حجار بن ابجر! ای قیس بن اشعث! ای یزید بن حارث! آیا شما برای من نامه ننوشتید که میوه ها رسید، و زمینها سبز شده، اگر بیایی لشکری آراسته در خدمت تو خواهد بود؟! قیس بن اشعث گفت: ما نمی دانیم چه می گویی!! ولی اگر به فرمان بنی عم (پسر عمو) خود تسلیم شوی جز نیکی نخواهی دید!

امام حسین علیه السلام فرمود: نه! بخدا سوگند دستم را همانند افراد ذلیل و پست در دست شما نخواهم گذاشت، و از پیش روی شما همانند بردگان فرار نخواهم کرد. سپس امام علیه السلام فرمود: ای بندگان خدا! من به خدای خود و خدای شما پناه می برم، ولی بیزارم از گردنکشانی که به روز قیامت ایمان ندارند، و از گزند آنان نیز به خدا پناه می برم.

آنگاه مرکب خود را خواباند و به عقبه بن سمرعان دستور داد تا زانوان مرکب را ببندد.

آشوب و مهمه

پس از بازگشت بریر، چون عمر بن سعد سپاه خود را برای محاربه با امام حسین آماده کرد و پرچمها را در جای خود قرار داد و میمنه و میسره ی لشکر را منظم نمود، به افرادی که در قلب لشکر بودند گفت: در جای خود ثابت بمانید و حسین را از هر طرف احاطه کنید تا او را همانند حلقه ی انگشتری در میان بگیرید!

در این اثنا امام علیه السلام در برابر سپاه کوفه ایستاد و از آنها خواست که خاموش شوند، ولی آنها ساکت نشدند!!

امام به آنها فرمود: وای بر شما! چه زیان می برید اگر سخن مرا بشنوید؟! من شما را به راه راست می خوانم، هر کس فرمان من برد بر راه صواب باشد، و هر که نافرمانی من کند هلاک شود، شما از همه ی فرامین من سر باز می زنید و سخن مرا گوش نمی دهید چرا که شکمهای شما از مال حرام پر شده و بر دلهای شما مهر شقاوت نهاده شده است، وای بر شما! آیا خاموش نمی شوید و گوش نمی دهید؟!

پس اصحاب عمر بن سعد یکدیگر را ملامت کرده و گفتند: گوش دهید!!

خطبه ی دوم امام

پس از سکوت سپاه دشمن، امام علیه السلام فرمود:

ای مردم! هلاک و اندوه بر شما باد که با آن شور و شعف زاید الوصف ما را خواندید تا به فریاد شما رسیدیم، و ما شتابان برای فریادرسی شما آمدیم، ولی شما شمشیری را که خود در دست شما نهاده بودیم به روی ما کشیدید، و آتشی که ما بر دشمن خود و دشمنان شما افروخته بودیم برای ما فروزان کردید! و در جنگ با دوستانتان، به یاری دشمنانتان برخاستید! با اینکه آنان در میان شما نه به عدل رفتار کردند و نه امید خیری از آنان دارید و بدون اینکه از ما امری صادر شده باشد که سزاوار این دشمنی و تهاجم باشیم.

وای بر شما! چرا آنگاه که شمشیرها در

غلاف و دلها آرام و خاطرها جمع بود ما را رها نکردید؟! و همانند مگس بسوی فتنه پریدید و همانند پروانه ها به جان هم افتادید، هلاک باد شما را ای بندگان کنیز! و بازماندگان احزاب! و رها کنندگان کتاب! و ای تحریف کنندگان کلمات خدا! و فراموش کنندگان ناکسان سنت رسول! و کشندگان فرزندان انبیا و عترت اوصیای پیامبران! و ملحق کنندگان ناکسان به صاحبان انساب! و آزارکنندگان مؤمنین! و فریادگران رهبران کفر که قرآن را پاره کردند! آری به خدا سوگند بی وفایی و بیمان شکنی، عادت شماسست، ریشه ی شما با مکر و بی وفایی درهم آمیخته است و شاخه های شما بر آن پروریده است. شما خبیث ترین میوه اید، گلوگیر در کام باغبان خود و گوارا در کام غاصبان و راهزنان، لعنت خدا بر پیمان شمنانی که میثاقهای محکم شده را شکستند، خدا را کفیل خود قرار داده بودید، بخدا سوگند که آن پیمان شکنان شمائید!

اینک این دعای ابن دعی (عبیدالله بن زیاد) مرا در میان دو چیز مخیر کرده است: یا شمشیر کشیدن و یا خوار شدن! و هیهات که ما به ذلت تن نخواهیم داد، خدا و رسول او و مؤمنان برای ما هرگز زبونی نپسندند، دامن های پاکی که ما را پرورانده اند و سرهای پرشور و مردان غیرتمند هرگز طاعت فرومایگان را بر کشته شدن مردانه ترجیح ندهند، و من با این جماعت اندک با شما می جنگم هر چند یاوران، مرا تنها گذاشتند.

سپس اشعاری را قرائت فرمود که ترجمه اش این است: «اگر پیروز شویم، دیر زمانی است که پیروز بوده ایم؛ و اگر مغلوب شویم باز هم مغلوب نشده ایم. عادت ما ترس نیست ولی کشته شدن

ما با دولت دیگران قرین است»

سپس فرمود: به خدا سوگند ای گروه کفران پیشه! پس از من چندان زمانی نخواهد گذشت مگر به مقداری که سواره ای بر مرکبش سوار شود، که روزگار چون سنگ

آسیا بر شما بگردد، و شما را در دلهره و اضطرابی عمیق فرو برد، و این عهدی است که پدرم از طرف جدم با من بسته است. پس رأی خویش و همراهان خود را بار دیگر ارزیابی کنید تا روزگار بر شما غم و اندوه نبارد! من کار خویش را بر عهده ی خدا نهادم و می دانم که چیزی بر زمین نجنبد مگر به دست قدرت بالغه ی الهی.

بار خدایا! باران آسمان را از اینان دریغ کن، و بر ایشان تنگی و قحطی پدید آور، و آن غلام ثقفی (احتمالاً منظور مختار ثقفی است) را بر ایشان بگمار تا جام زهر به ایشان بچشاند و انتقام من و اصحاب و اهل بیت و شیعیان مرا از اینان بگیرد، که اینان ما را تکذیب کردند و بی یاور گذاشتند، و تو پروردگار مائی، بسوی تو رو آوردیم و بر تو توکل نمودیم و بازگشت ما بسوی توست.

خبر دادن امام از عاقبت امر عمر بن سعد

پس از خطبه روشنگرانه امام علیه السلام و دعوت چندباره ی سپاهیان دشمن به توبه و بازگشت به سوی حق و امر به معروف، حضرت فرمود: عمر بن سعد کجاست؟ او را نزد من بخوانید.

عمر بن سعد در حالی که دوست نداشت این ملاقات صورت پذیرد، به نزد امام آمد.

امام به او گفت: تو مرا می کشی؟! گمان می کنی که دعای بن دعی (ابن زیاد) حکومت ری و گرگان را به تو ارزانی دارد؟! بخدا سوگند که چنین نخواهد شد و این عهدی است معهود! هر چه خواهی بکن که پس از من نه در دنیا و نه در آخرت، شاد نگردی. گویی می بینم سر تو را که در کوفه بر نیزه نصب کرده و کودکان بر آن سنگ می زنند و آن را هدف قرار می دهند!

عمر بن سعد خشمگین شد و روی برگرداند! و سپاه خود را گفت: در انتظار چه هستید؟! همه یکباره بر او حمله کنید که اینان یک لقمه بیش نیستند!!

خطبه ی دیگری از امام

(در اینکه امام علیه السلام روز عاشورا به طور دقیق، چند مرتبه به میدان آمده و با سپاه کوفه صحبت کرده است، تاریخ گویا نیست. ما در اینجا سه خطبه از آن حضرت نقل کردیم اما تعداد دقیق خطبه

خوانی و دعوت به حق آن بزرگوار و انشاء این سخنان گهربار، روشنگر و عبرت انگیز، روشن نیست. حتی بعضی تعداد این خطبه ها را بیش از سه ذکر کرده اند. (وسیله الدارین ۲۹۸))

آن حضرت برابر سپاه دشمن آمد در حالی که به صفوف آنها می نگریست که همانند سیل می خروشیدند و به عمر بن سعد نظر کرد که در میان اشراف کوفه ایستاده بود،

پس فرمود: خدایی را حمد میکنم که دنیا را آفرید و آن را خانه ی فنا و زوال مقرر نمود و اهل دنیا را در احوالی مختلف و گوناگون قرار داد، آن که فریب دنیا را خورد بی خرد است و آن که فریفته دنیا گردد نگون بخت است. مبادا دنیا شما را فریب دهد که دنیا امید هر کس را که بدان گراید، قطع کند و طمع آنکس را که بدان دل بندد به ناامیدی مبدل نماید. شما را می بینم برای انجام کاری در اینجا اجتماع کردید که خدا را به خشم آورده اید و روی از شما بر تافته و عقابش را بر شما نازل کرده و از رحمت خود شما را دور ساخته است. نیکو پروردگاری است خدای ما! و شما بد بندگانی هستید که به طاعت او اقرار کرده و به رسولش ایمان آورده ولی بر سر ذریه و عترت او تاختید و تصمیم بر قتل آنها گرفتید. شیطان بر شما غالب گردید و خدای بزرگ را از یاد بردید، هلاک باد شما و آنچه می خواهید. انا لله و انا الیه راجعون. اینان جماعتی هستند که پس از ایمان کافر شدند، دور باد رحمت پروردگار از ستمگران.

در این اثناء عمر بن سعد رو به اشراف کوفه کرد و گفت: وای بر شما! با او تکلم نکنید، به خدا سوگند این پسر همان پدر است که اگر یک روز هم ادامه ی سخن دهد از سخن گفتن عاجز نشود!

پس شمر پیش آمد و گفت: ای حسین! این چه سخن است که می گویی؟ به ما تفهیم کن تا بفهمیم!

امام علیه السلام فرمود: می گویم از خدا بترسید و مرا مکشید، زیرا کشتن و هتک حرمت من جایز نیست. من فرزند دختر پیامبر شما هستم و جده ی من خدیجه همسر پیغمبر شماست. شاید سخن پیامبر به شما رسیده باشد که فرمود: حسن و حسین، دو سید جوانان اهل بهشتند.



حر بن یزید ریاحی

او حر بن یزید بن ناجیه بن عتاب است. در میان قوم خویش چه در جاهلیت و چه در اسلام، شریف بوده است و جد او (عتاب) ردیف و ندیم نعمان بن منذر پادشاه حیره بوده.

حر پسر عموی «احوص» شاعر که از اصحاب رسول خداست می باشد و نسب شیخ حر عاملی صاحب «وسائل» به او منتهی می گردد.

امام علیه السلام از مرکب پیاده شد و به عقبه بن سمعان دستور داد که آن را ببندد، در این اثناء سپاه کوفه برای جنگ و قتال به طرف امام روی آورد!

حر بن یزید ریاحی هنگامی که آن گروه را مصمم به جنگ دید، نزد عمر بن سعد آمد و گفت: آیا با حسین جنگ می کنی؟!

گفت: آری، بخدا سوگند، قتالی که کمترینش این باشد که سرها و دستها جدا گردد!!
حر گفت: آنچه حسین بیان کرد، برای شما کافی نبود؟!

عمر بن سعد گفت: اگر کار به دست من بود، می پذیرفتم، ولی امیر عبیدالله نمی پذیرد!!
حر بازگشت و مردی از قبیله اش همراه او بود به نام قره بن قیس، حر بن یزید به او گفت: ای قره! آیا اسب خویش را آب داده ای؟ گفت: نداده ام. قره می گوید: من احساس کردم که او می خواهد از جنگ کناره گیرد و اگر از قصدش مرا آگاه می کرد، من هم به او می پیوستم.

پس حر بن یزید کم کم بسوی خرگاه حسین نزدیک می شد.

مردی به او گفت: این چه حالتی است که در تومی بینم؟

حر گفت: بخدا سوگند خود را در میان بهشت و دوزخ می بینم و بخدا قسم چیزی را بر بهشت بر نمی گزینم اگر چه مرا پاره پاره کرده و در آتش بسوزانند. سپس ناگهان بر اسب خود نهیب زده و به امام حسین علیه السلام پیوست...

پیوستن حر بن یزید ریاحی به لشکرگاه حق

پس از نهیب حر بر اسب و نزدیک شدن بر خیمه گاه امام حسین علیه السلام، حر از اسب پیاده شد، خود از سر برداشت و در

حالی که پوتین هایش را به گردن آویخته بود به آن حضرت عرض کرد: ای پسر رسول خدا! جان من به فدای تو باد، من کسی بودم که بر تو سخت گرفته و در این مکان فرود آوردم، گمان نمی کردم که این گروه با تو چنین رفتار نمایند و سخن تو را نپذیرند. بخدا سوگند اگر می دانستم که این گروه با تو چنین خواهند کرد هرگز دست به چنین کاری نمی زدم، و من به درگاه خدای بزرگ توبه می کنم از آنچه که انجام داده ام، آیا توبه ی من پذیرفته می شود؟

امام حسین علیه السلام فرمود: سرت را بالا بیاور، آری خدا توبه ی تو را می پذیرد، پیاده شو!

حر بن یزید گفت: من برای تو سواره باشم به از آن است که پیاده شوم، روی این اسب مدتی مبارزه می کنم و در پایان کار فرود خواهم آمد.

امام حسین علیه السلام فرمود: خدای تو را بیامرزد! آنچه را که تصمیم گرفته ای انجام ده.

سپس حر مقابل لشکر کوفه ایستاد و گفت: ای اهل کوفه! مادر تان در سوگتان بگرید، این بنده ی صالح خدا را خواندید و گفتید در راه تو جان خواهیم باخت، ولی اینک شمشیرهای خود را بر روی او کشیده و او را از هر طرف احاطه کرده اید و نمی گذارید که در این زمین پهناور به هر کجا که می خواهد، برود، و مانند اسیر در دست شما گرفتار مانده است، او و زنان و دختران او را از نوشیدن آب فرات منع کردید و در حالی که قوم یهود و نصاری از آن می نوشند و حتی بهائیم در آن می غلظند و اینان از عطش بجان آمده اند! شما پاس حرمت پیامبر را درباره ی عترت او نگاه نداشتید، خدا در روز تشنگی شما را سیراب نگرداند.

در این حال گروهی با تیر بر او حمله ور شدند، او پیش آمده و در مقابل امام حسین علیه السلام ایستاد.

هاتفی از غیب

نوشته اند که حر به امام حسین علیه السلام گفت: هنگامی که عبیدالله بن زیاد مرا سوی تو روانه کرد، و از قصر بیرون آمدم، از پشت سر آوازی شنیدم که می گفت: ای حر! شاد باش که به خیری روی آوردی!

چون به پشت سرم نگریستم، کسی را ندیدم! با خود گفتم: این چه بشارتی است که من به پیکار حسین علیه السلام می روم؟! و هرگز تصور نمی کردم که سرانجام از شما پیروی خواهم کرد. امام علیه السلام فرمود: به راه خیر هدایت شدی.

فرمان یورش

عمرو بن حجاج فریاد بر آورد و به سپاه کوفه گفت: ای نادانان! شما می دانید با چه کسانی می جنگید؟! اینان شجاعان و دلاوران کوفه هستند! شما با کسانی می جنگید که خود را آماده ی مرگ ساخته اند! کسی به تنهایی به میدان آنها نرود، اینها تعدادشان کم است و زمان کوتاهی باقی خواهند ماند، بخدا سوگند اگر آنها را سنگباران کنید، کشته خواهند شد!!

عمر بن سعد گفت: راست گفتی، رأی تو صحیح است، کسی را بفرست تا به سپاهیان کوفه بگوید که به تنهایی به میدان آنان نرود.

امام علیه السلام در این هنگام دست بر محاسن گرفت و گفت: خدا بر قوم یهود آنگاه خشم گرفت که برای او فرزند قائل شدند. بر امت مسیح آن هنگام که او را یکی از سه خدای خود دانستند. بر زرتشتیان وقتی که بندگی ماه و خورشید پذیرفتند. غضب خدا اینک به نهایت رسید درباره ی این قوم که بر کشتن پسر دختر پیغمبر خود یکدل و یکزبان متفق شدند! بخدا قسم آنچه از من می خواهند، اجابت نخواهم کرد تا آنکه در خون خود آغشته به لقای پروردگار نائل شوم.

شهادت اصحاب امام

عمر بن سعد نزدیک به یاران امام شد و ذوید را صدا کرد و گفت: پرچم را نزدیک آر. او پرچم را نزدیک آورد پس عمر بن سعد تیر را بر کمان نهاد و بسوی یاران امام انداخت و گفت: گواه باشید که من اول کسی بودم که بسوی آنان تیر انداختم!!

سپس دیگران نیز تیر بر کمان نهاده و



اصحاب امام را نشانه رفتند. بعد از این اقدام، کسی از یاران امام حسین علیه السلام نماند که از آن تیرها به او اصابت نکرده باشد. (به برخی از نقلها، همین امر باعث شد تا پنجاه تن از یاران امام حسین علیه السلام به شهادت برسند)

پس امام علیه السلام به یارانش فرمود: این تیرها فرستادگان این جماعت است! پیاخیزید و بشتابید بسوی مرگی که از آن چاره ای نیست، خدای شما را بیامرزد.

پس اصحاب آن حضرت قسمتی از روز را پیکار کردند تا آنکه گروه دیگری نیز از یاران امام شهید شدند.

دختر سه ساله

هنگامی که امام علیه السلام با اهل حرم وداع کرد و اراده ای میدان فرمود، دختر سه ساله ای خود را بوسید و آن طفل از شدت تشنگی فریاد برآورد: «یا ابتاه العطش!»

حضرت فرمود: ای دختر کوچک من! صبر کن تا برایت آبی بیاورم. پس آن حضرت روانه ای میدان شد و بسوی فرات رفت، در این زمان مردی از سپاه کوفه آمد و گفت: ای حسین! لشکر به خیمه ها ریختند.

آن حضرت از فرات بیرون آمد و خود را به سرعت به خیمه ها رسانید. آن دختر کوچک به استقبال پدر آمد و گفت: ای پدر مهربان! برای من آب آورده ای؟! امام از شنیدن این سخن، اشک از دیدگانش جاری شد و فرمود: عزیزم! بخدا سوگند که تحمل تشنگی و بیقراری تو بر من دشوار است؛ پس انگشت خود را در دهان آن طفل گذارد و دست بر پیشانی او کشید و او را تسلی داد؛ چون امام خواست از خیمه ها بیرون رود آن طفل به سوی امام دوید و دامان امام را گرفت، امام فرمود: ای فرزندم! نزد تو خواهم آمد.

از امام باقر علیه السلام نقل شده است: امام حسین علیه السلام چون هنگام شهادتش رسید دختر بزرگش فاطمه را خواند و نامه ای پیچیده به او داد و وصیتی به صورت شفاهی به او فرمود. علی بن الحسین علیه

السلام بگونه ای بیمار بود که امید بهبودی او را (ظاهراً) نداشتند و فاطمه آن نوشته را به علی بن الحسین تسلیم کرد و پس از او به ما رسید.

مبارزه ای امام

آنگاه امام علیه السلام در حالی که شمشیرش را برهنه کرده بود در برابر سپاه دشمن ایستاد و اشعاری را قرائت فرمود، سپس آنان را به مبارزه طلبید و هر کس به میدان قدم می نهاد او را بقتل می رسانید تا گروه زیادی از دشمن را کشت، پس بر میمنه سپاه حمله کرد و می گفت: الموت اولی من رکوب العار

و العار اولی من دخول النار

آنگاه بر میسر حمله ور می شد و می فرمود: انا الحسین بن علی آیت ان لا اثنی

احمی عیالات ابی امضی علی دین النبی نوشته اند امام علیه السلام هزار و نهصد و پنجاه نفر از سپاه دشمن را به استثنای مجروحان به هلاکت رسانید؛ تا اینکه عمر بن سعد فریاد برآورد: وای بر شما! می دانید با چه کسی مبارزه می کنید؟! این فرزند علی ابن ابی طالب کشته شده ای عرب است! پس از همه سوی بر او بتازید؛

پس از صدور این فرمان صد و هشتاد نفر با نیزه و چهار هزار نفر با تیر به آن حضرت حمله ور شدند.

امام علیه السلام بر اعور سلمی و عمرو بن حجاج زبیدی که با چهار هزار نفر بر شریعه نگهبان بودند حمله کرد و اسب خود را در شریعه فرات راند. چون اسب سر در آب برد که بنوشد امام فرمود: تو تشنه ای و من تشنه والله که آب ننوشم تا تو آب نخوری... چون اسب سخن امام را شنید سر برداشت و آب ننوشید! گویا سخن امام را فهمید. پس امام علیه السلام بر آب نظر انداخت، در این زمان شمر به امام گفت: به خدا سوگند که به آن دسترسی پیدا نخواهی کرد.

پس مردی به امام علیه السلام گفت: فرات را می بینی که همانند شکم ماهیان جلوه می کند؟ بخدا سوگند که از آن ننوشی تا لب تشنه جان دهی!

امام حسین علیه السلام فرمود: خدایا او را تشنه بمیران.

نوشته اند که: پس از آن ماجرا فریاد می زد:

مرا آب دهید! آب برایش می آوردند و آنقدر می نوشید که از دهانش می ریخت، باز فریاد می زد: مرا سیراب کنید! تشنگی مرا کشت! و چنین بود تا جان داد.

برخی هم گفته اند که: در آن هنگام سواری گفت: ای ابا عبدالله! تو می خواهی از خوردن آب لذت ببری در حالی که حریم تو را غارت می کنند؟! پس امام از شریعه بیرون آمد و بر آن قوم حمله کرد تا خود را به خیمه ای آل الله رسانید و دید که سرپرده اش هنوز از دستبرد دشمن در امان مانده است.

آخرین خطبه

امام علیه السلام در آخرین خطبه ای خود با بیانی بلیغ و رسا دشمنان را از مفتون شدن به دنیا و مغرور شدن به آن بر حذر داشت، و از نوشته ای مورخان چنین بر می آید آن حضرت به فاصله کوتاهی پس از ایراد این خطبه ای پرشور به شهادت رسید، و آن خطبه چنین است:

ای بندگان خدا! تقوی خدا پیشه سازید و از دنیا حذر کنید، اگر دنیا برای کسی باقی می ماند و کسی در دنیا جاویدان بود انبیای الهی سزاوارترین مردم به بقاء و اولی به رضا و خوشنودی و راضی تر به قضاء الهی بودند، ولی خدای تعالی دنیا را برای بلاء و آزمایش آفریده است و اهل آن را برای فنا خلق فرموده، هر چیز نو و جدید آن کهنه می شود و نعمت های آن از بین می رود و سرور آن به تلخی مبدل گردد؛ دنیا منزل ماندن نیست بلکه محل توشه برگرفتن است، پس توشه بگیرید که بهترین توشه ها تقوی است و تقوی خدایا را پیشه سازید تا رستگار شوید...

آخرین وداع

امام علیه السلام برای بار دوم به خیام آمد و با اهل بیت خود وداع فرمود و آنان را به صبر و شکیبایی فراخواند و به ثواب و اجر الهی وعده داد. پس فرمان داد که لباسهای خود را پوشیده و آماده ای بلا شوند و به آنان فرمود: خود را برای سختی ها مهیا کنید، بدانید خدای تعالی حافظ و حامی شماست، بزودی شما را از شر دشمنان نجات خواهد داد و عاقبت امر شما را ختم به خیر خواهد نمود. دشمنان شما را به انواع بلاها گرفتار خواهد ساخت و در عوض رنجها و سختی هایی که



می کشید شما را از انواع نعمتها و کرامتها برخوردار خواهد کرد. پس شکوه مکنید و سخنی نگوئید که از قدر و ارزش شما بکاهد. آنگاه فرمود: لباسی را برای من آرید که کسی در آن طمع نکند تا آن را زیر لباسهایم بپوشم که از بدنم بیرون نیاورند. پس لباس کوتاهی را برای او آوردند، آن حضرت فرمود: نه، این لباس اهل ذلت است؛ آنگاه لباس کهنه ای را گرفته و آن را پاره نمود و در بر کرد. پس سروالی را از حبره طلب نمود و آن را چاک زده و پوشید، و چنین کرد که آن را بیرون نیاورند. چون خواست به طرف میدان رود التفاتی بسوی دخترش که از زنان جدا گشته و در گوشه ای می گریست و ندبه می کرد، نمود، امام علیه السلام نزد او آمد و او را تسلی داد.

یورش و حشیانه

آنگاه عمر بن سعد فریاد بر آورد و به سپاه کوفه گفت: مادامی که حسین در کنار خیمه ها با اهل بیت خود مشغول وداع است بر او حمله کنید! که اگر از آنان فارغ شود شما را از هم بطوری پراکنده کند که میمنه از میسره باز شناخته نشود! پس بر آن حضرت حمله کرده و او را تیرباران نمودند بگونه ای که تیرها از میان طناب چادرها و خیمه ها می گذشت و پیراهن بعضی از زنان را پاره می کرد، پس امام علیه السلام بر سپاه دشمن حمله کرد و همانند شیر خشمگین بر آنان تاخت در حالی که از هر طرف باران تیر می بارید و آن بزرگوار سینه اش را سپر آن تیرها قرار می داد. در این هنگام امام علیه السلام به سپاه کوفه فرمود: برای چه با من مقاتله می کنید؟ آیا حقی را ترک کردم یا سنتی را تغییر داده ام؟ و یا شریعتی را تبدیل کرده ام؟! آن جماعت پاسخ دادند نه! ولی با تو قتال می کنیم بخاطر کینه ای که از پدرت داریم! و آنچه با پدران و پیرمردان ما در روز بدر و حنین کرده است. چون امام علیه السلام این سخن را از آن گروه شنید به سختی گریست و بعد به طرف راست و چپ نگرست ولی کسی از انصارش را ندید مگر اینکه خاک بر پیشانی آنها نشسته و شهید شده بودند.

تیر سه شعبه

امام علیه السلام ایستاد تا لحظه ای استراحت نماید در حالی که در اثر مبارزه و شدت گرما توانش کم شده بود. ناگاه سنگی بر پیشانی مبارکش اصابت کرد! پس امام پیراهن اعرابی خود را بالا آورد که خون را از صورتش پاک نماید، که یکی از شقی ترین افراد دشمن (ظاهراً حرمله بن کاهل) تیری سه شعبه آهنین و مسموم بر سینه ی مبارکش - و بر اساس بعضی از روایات - بر قلب مبارک حضرتش نشانند.

امام حسین علیه السلام فرمود «بسم الله و بالله و علی مله رسول الله» و سر بسوی آسمان برداشت و گفت: خدایا! تو می دانی اینان کسی را می کشند که روی زمین فرزند پیامبری جز او نیست؛ سپس تیر را گرفته از پشت بیرون آورد و خون همانند ناودان جاری شد، آنگاه دستش را زیر آن زخم گرفته، چون از خون لبریز شد به آسمان پاشید و از آن خون قطره ای بازنگشت! سپس باز دست مبارکش را از خون پر کرده و بر صورت و محاسنش مالید (و با خون خود خضاب کرد) و فرمود: همین گونه باشم تا جدم رسول خدا را ملاقات کنم و بگویم: ای رسول خدا! مرا این گروه کشتند!!

تهاجم به خیام

سپس باز آن حضرت با دشمن مقاتله کرد تا شمر بن ذی الجوشن آمد و بین او و خیمه ها و اهل بیت آن حضرت حائل شد. امام علیه السلام بر سپاه کوفه فریاد زد و فرمود: وای بر شما ای بیروان آل ابی سفیان! اگر شما را دینی نیست و از روز معاد باکی ندارید لا اقل در دنیا آزاده باشید، اگر از نژاد عرب هستید به حسب خود باز گردید! شمر ندا کرد: چه می گوئی ای پسر فاطمه؟! امام علیه السلام فرمود: من با شما مقاتله می کنم و شما با من جنگ دارید، زنان را گناهی نیست، به این گروه تجاوزگر خود سفارش کن تا زنده هستم متعرض حرم من نشوند. شمر گفت: این چنین خواهیم کرد ای پسر فاطمه! آنگاه رو به لشکرش کرده و فریاد زد: از حرم و سراپرده ی این مرد دور شوید! بجان خودم سوگند او کفو کریمان است!!

پس سپاه کوفه بر حضرت حمله کرد. امام در طلب جرعه ای آب بود که هفتاد و دو زخم بر بدنش وارد شد و آنقدر تیر به بدن مبارکش اصابت کرد که زره آن حضرت همانند خاریشت شده و تمام این تیرها در قسمت پیش روی آن حضرت بود.

مدتی طولانی از روز سپری شد و دشمنان از کشتن آن حضرت پرهیز کرده و هر کدام این کار را به دیگری واگذار می نمودند.

در این هنگام شمر فریاد زد: وای بر شما! مادران در عزایتان بگریید! چه انتظاری دارید؟ او را بکشید، پس از هر جانب به او حمله ور شدند.

بعضی نوشته اند که: امام حسین علیه السلام سه ساعت از روز روی زمین افتاده بود و به آسمان نظر می کرد و می گفت: «صبرا علی قضائک، لا معبود سواک، یا غیاث المستغیثین» پس چهل نفر از لشکر بسوی امام شتافتند تا سر از بدنش جدا سازند و عمر بن سعد می گفت: در کشتن او شتاب کنید. شبث بن ربعی در حالی که شمشیر در دست داشت نزدیک امام آمد که سر از تن آن بزرگوار جدا نماید، آن حضرت نظری به او نمود که او شمشیر را رها کرده و در حالیکه فریاد میزد فرار کرد.

دعای امام

چون امر بر حسین سخت شد سر بسوی آسمان برداشت و گفت: ای خدای بلند مرتبه و دارای قدرت و سلطنتی عظیم و تدبیر و عقابی شدید، ای بی نیاز از خلائق و دارای کبریائی پهناور و گسترده که بر هر چه خواهی قدرت داری، رحمت تو قریب است و به وعده ی خود عمل خواهی کرد، نعمت تو تمام و بلای تو نیکوست. تو چون خوانده شوی نزدیک و بر مخلوقات احاطه داشته و توبه ی تائب را می پذیری، بر هر چه اراده کنی نیرومند و بر آنچه خواهی کنی توانایی، چون تو را سپاس گویند سپاس جزا دهی و چون تو را یاد کنند یادشان کنی، تو را می خوانم در حالی که محتاجم و رغبت بسوی تو دارم در حالی که فقیرم، به تو پناه



می برم و در هراس و ترس و می گیرم. در سختیها از تو کمک می گیرم، در حال ضعف بر تو توکل می کنم و خدا مرا کافی است.

خدایا! بین ما و قوم ما

تو حکم فرما، اینان ما را فریفته و ما را تنها گذاشتند و با ما غدر نمودند. ما عترت پیامبر توایم و فرزند حبیب تو محمد که او را به رسالت برگزیدی و او را امین و وحی خود قرار دادی، پس برای ما قرار ده از امر ما فرج و گشایشی ای مهربانترین مهربانان.

مناجات امام

امام علیه السلام در آخرین لحظات عمر شریفش با خدا راز و نیاز نموده با این جملات مناجات می کرد: بر قضا و حکم تو ای خدا صبر پیشه سازم، خدایی بجز تو نیست ای فریادرس استغاثه کنندگان! پروردگاری برای من غیر تو نیست و معبودی بجز تو ندارم، بر حکم تو صبر می کنم ای فریادرس کسی که جز تو فریادرسی ندارد و ای کسی که ابدی و دائمی هستی و مردگان را زنده می کنی، ای آگاه و شاهد و ناظر بر تمام کردار و افعال مخلوق خود! تو در میان من و این گروه حکم کن که تو بهترین حکم کنندگانی.

شهادت امام

هنگامی که در اثر کثرت جراحات و تشنگی ضعف بر آن بزرگوار مستولی گردید، شمر دوباره فریاد زد: چرا منتظر هستید؟ حسین جراحات زیادی برداشته و نیزه ها او را از پای در آورده است، از هر طرف بر او حمله کنید، مادرانتان در عزای شما بگریه! پس مجدد بر او حمله ور شدند. حصین بن تمیم تیری بر دهان آن حضرت زد و ابو ایوب غنوی تیری بر حلق نازنینش و زرعه بن شریک ضربتی بر کتف امام وارد ساخت. سنان بن انس نیزه ای به سینه ی مبارک و صالح بن وهب نیزه ای بر پهلو ی آن بزرگوار وارد کرد که حضرت با گونه ی راست بر زمین افتاد. آنگاه آن حضرت نشست و تیر را از حلق شریفش بدر آورد، در این حال عمر بن سعد به امام نزدیک شد.

فریاد عقيله

زینب کبری از خیمه بیرون آمد و فریاد می زد: وا احاه! وا سیداه! وا اهل بیتاه! ای کاش آسمان بر زمین سقوط می کرد و ای کاش کوهها خرد و پراکنده بر هامون می ریخت. پس بر عمر بن سعد فریاد زد: وای بر تو! ابو عبدالله را می کشند و تو تماشا می کنی؟ او هیچ جوابی نداد! زینب فریاد بر آورد و گفت: وای بر شما! آیا در میان شما مسلمانی نیست؟ بعضی نقل کرده اند که: عمر بن سعد اشکش جاری گردید ولی صورتش را از زینب بر گرداند.

هلال بن نافع

هلال می گوید: با اصحاب عمر بن سعد ایستاده بودیم که ناگهان دیدیم کسی فریاد می زد: ای امیرا! بشارت که اینک شمر حسین را به قتل رساند! من میان دو صف آمدم و جان دادن امام را تماشا می کردم!! بخدا قسم هیچ کشته بخون آغشته ای را نیکوتر و درخشنده روی تر از او ندیدم، نور چهره ی او و زیبایی هیئت او اندیشه ی قتل وی را از یاد من برد و در آن حال شربتی از آب می خواست.

شنیدم مردی می گفت: هرگز آب نخوری تا بر آتش در آئی و از حمیم آن بنوشی و امام فرمود: من نزد جدم می روم و در بهشت در کنار او خواهم بود و از آب گوارا بنوشم و از آنچه شما با من کردید بدو شکایت کنم. پس همه جماعت در غضب شدند که گوئی خداوند در دل آنها رحمت نیافریده بود و من گفتم: بخدا قسم دیگر در هیچ کار با شما شریک نشوم!

آخرین لحظات

پس زمانی گذشت و هر کس که نزدیک آن بزرگوار می شد و کشتن امام برای او ممکن بود، باز میگشت و کراحت داشت که آن حضرت را به قتل برساند. سپس شخصی که او را مالک بن نمیر کندی می گفتند و او مردی شقی و بی باک بود نزدیک امام آمد و شمشیری بر سر مبارک آن بزرگوار زد که کلاه خود را قطع کرده و به سر مبارک آن حضرت رسید که خون جاری گردید.

امام حسین علیه السلام آن کلاه خود را انداخت و کلاهی دیگر از همان حوالی بر سر گذاشت و به آن مرد فرمود: هرگز با آن دست غذا و آب نخوری و خدا تو را با ظالمان محشور گرداند!

آن مرد کندی کلاه خود امام را برداشت و فرار کرد اما بعد از آن همیشه در فقر و مسکنت بسر می برد و دستانش مانند آدمهای شل، از کار افتاد.

چون آن بزرگوار از اسب به روی زمین فرود آمد خواست بر جانب راست بخوابد از کثرت جراحات ممکن نشد! سپس بر پهلو ی چپ خواست بخوابد اما نشد! پس مقداری از رمل و خاک را گرد آورد و همانند بالشی درست کرده و سر بر آن نهاد.

سپاه کوفه در حیرت بودند که او در چه حالتی است؟ بعضی می گفتند: او از دنیا رفته است و بعضی می گفتند: توان جنگ کردن ندارد.

فرمان قتل

عمر بن سعد به مردی که در طرف راست او بود (شمر بن ذی الجوشن لعنة الله) گفت: وای بر تو! پیاده شو و او را به قتل برسان، خولی بن یزید لعنة الله سرعت کرد تا او سر امام را جدا سازد.

سنان بن انس نخعی لعنة الله نیز پیاده شد و با شمشیر بر گلوی شریف آن حضرت می زد و می گفت: و الله! من سر تو را جدا می کنم در حالی که می دانم تو پسر رسول خدا هستی و پدر و مادرت بهترین مردم اند!!! سپس گرد و خاکی میان آن سه ظالم برخاست تا لشگریان دیدند سر مقدس آن بزرگوار را از بدن جدا کرده اند.

تعیین قاتل

۱- «شمر بن ذی الجوشن» ابن عبدالبر از خلیفه بن خیاط نقل کرده است: آن کسی که امام حسین را به قتل رساند شمر بن ذی الجوشن است و امیر لشکر عمر بن سعد بوده است و نوشته است که: شمر از تعلل و ترس سایرین در خشم شد و با عصبانیت روی سینه ی مبارک امام نشست و محاسن آن بزرگوار را گرفت، چون خواست امام را بقتل برساند، امام لبخندی زد و فرمود: راست گفتم جدم رسول الله در احوالات



ویژه نامه فرهنگی، اجتماعی و خبری
مدیریت حمایت و پشتیبانی فرهنگی و اجتماعی
مرکز ارتباطات، اطلاع رسانی و تولیدات رسانه ای
اداره انجمن های علمی دانشجویی
شماره چهل و هشتم، ۹ شهریور ۱۳۹۹

ترانه‌ی عاشقی

علی اکبر لطیفیان

یک روح واحدند، ولی از بدن، جدا
در اتحاد نیست "تو" از "او" و "من" جدا
این دو، دو نیستند، تجلی وحدتند
پس باطناً یک اند ولی ظاهراً جدا
جسمش کنار خیمه و روحش کنار عرش
این گونه هیچ کس نشد از خویشتن جدا
می برد با خودش همه اهل بیت را
پس داشت می شد از همه پنج تن، جدا
حال غریب بهتر ازین که نمی شود
این است آخر عاقبت از وطن جدا
از نیزه ها بپرس چرا هر چه می کشید
اصلاً نمی شد از بدنش پیرهن جدا
در غارتش کسی به کسی پا نمی دهد
یا می شود لباس جدا، یا بدن جدا
افتاده است گوشه ی گودال سر جدا
افتاده است گوشه ی گودال تن جدا
این کشته هم حسین هم انگار زینب است
این دو، دو نیستند، ولو ظاهراً جدا

تو، آیا مرا می کشی و می دانی من کیستم؟ شمر گفت: تو را خوب می شناسم، مادرت فاطمه ی زهرا و پدرت علی مرتضی و جدت محمد مصطفی است، تو را می کشم و باکی ندارم!! پس امام را با دوازده ضربه ی شمشیر (یا خنجر) که در دست داشت به شهادت رساند و سر مبارک آن حضرت را جدا کرد.

۲- «سنان بن انس نخعی» برخی گفته اند او به خولی گفت: سر حسین را از بدن جدا کن، خولی چون خواست چنین کند فتوری در او پیدا شد و لرزه بر اندامش افتاد، سنان او را گفت: «خدا بازویت را سست گرداند از چه می لرزی؟» پس خود پیاده

گشت و سر امام را جدا ساخته و او را به دست خولی داد! ۳- «خولی بن یزید» با فرمان عمر سعد، خولی به قصد جایزه دوید و بر امام یورش برد و سر مقدس آن بزرگوار را جدا نمود و نزد عبیدالله بن زیاد برد و گفت: او قر ربابی فضة و ذهابانی قتلت الملك المحجبا قتلت خیر الناس اما و ابا و خیرهم ان ینسبون نسباً (باید تا رکاب اسبم را طلا بگیری که من فاتل آفاو بزرگی هستم که بهترین مردم است در پدر و مادر و بهترینشان در نسب و اجداد!!!)

شیون ملائکه

چون امام علیه السلام به شهادت رسید ملائکه آسمان به شیون آمدند و گفتند: پروردگار!! این حسین برگزیده ی تو و فرزند پیامبر توست. پس خداوند عز و جل تمثال حضرت قائم علیه السلام را برای ملائکه ظاهر گردانید و فرمود: به این قائم از خون حسین انتقام خواهیم گرفت.

خبر شهادت

راوی می گوید: کنیزی از ناحیه ی خیام امام حسین علیه السلام بیرون آمد، مردی به او گفت: یا امه الله! مولای تو کشته شده است. آن کنیز می گوید: من با سرعت بسوی بانوی خود به حرم بازگشتم و فریاد زدم و زنان حرم نیز بپاخاسته و همراه من فریاد زدند.

دگرگونی عالم

پس از شهادت آن بزرگوار، سپاه کوفه سه تکبیر گفتند! ناگهان زمین به سختی لرزید و شرق و غرب تاریک شد و مردم را زلزله و برق فروگرفت و آسمان خون بارید و هاتفی از آسمان ندا کرد که: بخدا سوگند، امام، فرزند امام، برادر امام و پدر امامان، حسین بن علی کشته شد. راوی گفت: در آن وقت غبار شدید توأم با تاریکی و طوفان سرخی که امکان دیدن نمی گذاشت آسمان را فراگرفت که آن گروه گمان کردند عذاب بر آنها نازل گردیده و ساعتها ادامه داشت...